

استالین چگونه اپوزیسیون را شکست داد

[مقاله زیر را لئون تروتسکی در نوامبر ۱۹۳۵ هنگامی که در نروژ در تبعید به سر می برد نوشت. این مقاله در اصل به زبان روسی در "بولتن اپوزیسیون"، شماره ۴۶، به تاریخ دسامبر ۱۹۳۵ چاپ شد. این مقاله از این نظر جالب است که تروتسکی در آن توضیح می دهد که چرا از ارتش سرخ برای جلوگیری از رسیدن استالین به قدرت استفاده نکرد.

تروتسکی این مقاله را در جواب نامه فرد زلر Fred Zeller دبیر سازمان جوانان سن Seine نوشت. فرد زلر از اعضای فعال حزب سوسیالیست فرانسه بود و از این حزب به علت طرف داریش از نظریات اپوزیسیون چپ بین المللی اخراج شد.]

سئوالاتی که در نامه رفیق زلر مطرح شده نه تنها از نظر تاریخی بلکه از نظر زمان حاضر نیز قابل اهمیت اند. این سئوالات اغلب هم در نوشته های سیاسی و هم در مکالمات خصوصی، اگرچه به اشکال مختلف، اغلب به شکل شخصی، پیش می آیند. "چطور و چرا قدرت را از دست دادید؟"، "چگونه استالین دستگاه را در اختیار خود گرفت؟" و "قدرت استالین از کجا سرچشمه می گیرد؟". قوانین داخلی انقلاب و ضدانقلاب همیشه و همه جا به صورت کاملاً انفرادی مطرح می شوند. گویی که مطلب مورد بحث بازی شطرنج یا یک مسابقه ورزشی است و نه تضادها و تغییرات عمیق با ماهیتی اجتماعی. در این رابطه بسیاری از شبه مارکسیست ها فرقی با دموکرات های معمولی، که در مقابله با جنبش های توده ای عظیم معیار فعالیت های پارلمانی را به کار می گیرند، ندارند.

هر کس که فهم هر چند کمی هم از تاریخ داشته باشد می داند که هر انقلابی به دنبال خود ضدانقلاب را نیز هم راه دارد. مطمئناً هرگز این ضدانقلاب نتوانسته است ملت را از نظر اقتصادی کاملاً به دوران پیش از انقلاب برگرداند و لیکن قسمت اعظم و گاهی مهم ترین قسمت دست آوردهای سیاسی مردم را از آنان پس می گیرد. معمولاً اولین قربانی این موج ارتجاع آن قشر از انقلابیون هستند که رهبری توده ها را در اولین دوره ی انقلاب، یعنی دوره ی تهاجمی آن، در هنگام "قهرمانی" آن در دست داشتند. این مشاهده ی کلی تاریخی باید ما را به این نکته هدایت کند که مطلب صرفاً مساله ی مهارت، ذکاوت یا هنر دو یا چند فرد نیست بلکه علل بی اندازه عمیق تری در میان است.

مارکسیست ها، برخلاف قدری های سطحی (از قبیل لئون بلوم Leon Blum، پل فائر Paul Faure و سایرین) منکر نقش فرد و ابتکار و اراده ی او در کشمکش های اجتماعی نیستند. ولی برعکس ایده آلیست ها، مارکسیست ها می دانند که در تحلیل نهانی تعیین کننده ی آگاهی (شرایط) موجودیت است. نقش رهبری در انقلاب بسیار مهم است. بدون یک رهبری صحیح پرولتاریا نمی تواند پیروز شود. ولی بهترین رهبری ها نیز بدون وجود شرایط عینی، نمی تواند انقلاب را خلق کنند. از مهم ترین صفات یک رهبری پرولتری قوه ی تشخیص آن بین مواقع حمله و مواقع عقب نشینی است. قدرت عمده ی لنین در همین قوه ی تشخیص بود.^۱

موفقیت با شکست مبارزه ی اپوزیسیون چپ بر علیه بوروکراسی، طبیعتاً تا حدی به صفات رهبران دو اردوی متخاصم بسته گی داشت. ولی قیل از این که از این صفات صحبت کنیم باید به خوبی خصوصیات خود این دو اردوی متخاصم را به شناسیم زیرا که بهترین رهبر یک طرف ممکن است برای طرف دیگر کاملاً

^۱ - استالینیست ها درست برعکس عمل می کنند: در اوان جان گرفتن اوضاع اقتصادی و تعادل نسبی سیاسی آن ها شعار می دادند: "فتح خیابان ها"، "باریکاد"، "شوراها همه جا به پا شوند" (در "دوره ی سوم") و حالا که فرانسه در دوران بحران عمیق سیاسی و اجتماعی به سر می برد، از حزب رادیکال، یعنی از یک حزب بورژوائی کاملاً منحنی، دنباله روی می کنند. قدیمی ها می گفتند که این طور آدم ها در مراسم عروسی فاتحه سر می دهند و بالعکس هنگام عزا مبارک باد.

بی ارزش باشد و همین طور برعکس. سنوالاتی نظیر "چرا تروتسکی از دستگاه نظامی بر علیه استالین استفاده نکرد؟ - سنوالاتی که این روزها خیلی رایج و خیلی هم بچه گانه است به روشن ترین وجهی نشان می دهد که سنوالات کننده نمی خواهد و با نمی تواند دلایل کلی تاریخی غلبه ی بوروکراسی شوروی را بر پیش آهنگ انقلابی پرولتاریا بفهمد. درباره ی این دلایل بیش از یک بار در چندین کتاب از جمله در اتوبیوگرافی خود نوشته ام. در این جا مهم ترین نتایج را در چند خط خلاصه می کنم.

ضامن پیروزی انقلاب اکتبر بوروکراسی فعلی نبود، بلکه این نقش را توده های کارگر و دهقان تحت رهبری بلشویک ها به عهده داشتند بوروکراسی فقط بعد از این پیروزی قطعی بود که شروع به رشد کرد، و افراد متشکل آن نه فقط از کارگران انقلابی بلکه از نمایندگان طبقات دیگر نیز می بودند. (کارمندان سابق تزار، افسران، روشن فکران بورژوا و سایرین). اکثریت غالب بوروکراسی فعلی، در موقع انقلاب اکتبر در ارودی بورژوازی بودند (مثلاً سفرای فعلی شوروی پتمکین Potemkin، مایسکی Maisky، تروپانفسکی Troyanovsky، سوریتز Surits، خینچوک Kkinchuk و سایرین). آن عده از افراد بوروکراسی فعلی که در روزهای اکتبر در جبهه ی بلشویک ها بودند، اغلب هیچ نقشی، هر چند کم اهمیت، چه در تدارک و چه در پیشبرد انقلاب و اولین سال های بعد از انقلاب ایفا نکردند. این موضع از همه بیشتر در مورد استالین صدق می کند. بوروکرات های جوان فعلی هم، همه منتخب و تربیت شده ی بوروکرات های قدیمی هستند و اغلب اوقات فرزندان آنان اند. و رئیس این کاست تازه که بعد از انقلاب رشد کرده شخص استالین است.

تاریخچه ی جنبش اتحادیه های کارگری در هر کشوری نه تنها تاریخچه ی اعتصابات و به طور کلی جنبش های توده ای بلکه تاریخچه ی تشکیل بوروکراسی اتحادیه های کارگری نیز هست. به قدر کافی روشن است که چه قدرت محافظه کارانه ی عظیمی این بوروکراسی توانسته است به دست آورد، و با چه حس غیر قابل خطائی رهبران "خوش طبع" خود را انتخاب کرده، مطابق نیازهای خود آن ها را می سازد: گمپرز Gompers، گرین Green، لژین Legien، لی پارت Leipart، سیتزین Citrine و سایرین.^۲ اگر ژوهاکس Jouhaux توانسته است تا کنون موقعیت خود را در برابر حملات از چپ حفظ کند، به خاطر این نیست که وی استراتژیست بزرگی است (اگرچه بی شک بر سایر هم کاران بوروکراتش برتری دارد: بیهوده نیست که در بین آن ها مقام اول را داراست). علت این است که روز و ساعتی نیست که کل دستگاه وی برای حیاتش در تلاش نباشد، بهترین متدهای این مبارزه را دسته جمعی انتخاب نکند، به جای ژوهاکس نیندیشد، و در اتخاذ تصمیمات ضروری یاریش نکند. ولی این به هیچ وجه دلیل بر این نیست که ژوهاکس شکست ناپذیر است. اگر تغییری ناگهانی در وضع فعلی رخ دهد چه به طرف انقلاب چه به طرف فاشیزم- تمام این دستگاه اتحادیه کارگری اعتماد خود را از دست خواهد داد، تمام مانورهای ماهرانه اش بی تأثیری خود را نشان خواهند داد و ژوهاکس از خود نه اثری مهم بلکه ناچیز به جا خواهد گذاشت. فقط کافی است به یاد بیاوریم که روسای برفر قدرت و پرطمطراق اتحادیه های کارگری آلمان، وقتی برخلاف اراده شان و با انقلاب ۱۹۱۸ مواجه شدند و یا وقتی در سال ۱۹۳۲ هیتلر پا به صحنه گذاشت، چه حقیران بی سروپایی از آب در آمدند.

این مثال ها ریشه های قدرت یا ضعف بوروکراسی را نشان می دهند. بوروکراسی در دوره ی اولیه ی جنبش توده ها، در دوره ی قهرمائی اش، از این جنبش بر می خیزد. اما همین که به سطح بالاتری از توده ها برخاست و "مسأله اجتماعی" خودش را حل کرد (موجودیت مطمئن، نفوذ، احترام و غیره) بوروکراسی سعی می کند که توده ها را بی حرکت نگه دارد. چرا خود را به خطر بیندازد؟ خودش چیزی دارد که از کف به دهد. بسط عظیم نفوذ و رفاه بوروکراسی رفرمیست در دوران ترقی کاپیتالیستی و آرامش نسبی توده های کارگر صورت می گیرد. اما وقتی این آرامش از هم می شکند، چه به سمت چپ، چه به سمت راست، عظمت بوروکراسی هم به پایان می رسد. هوش و مهارتش تبدیل به ضعف و حماقت می شود. طبیعت "رهبران"

^۲ - فقط یک چاکر تمام عیار از استالین به عنوان یک "تئورسین" مارکسیست نام می برد. کتاب وی، مسائل لنینیزم، مجموعه ای درهم و برهم و پر از اشتباهات بچه گانه است. ولی این بوروکراسی ملی بر اپوزیسیون مارکسیست به علت وزنه اجتماعیش پیروز شده است و نه به خاطر "تئوریش".

بسته‌گی به طبیعت طبقه (یا کاستی) دارد که رهبری می‌کنند و به شرایط عینی‌ای که این طبقه (یا کاست) در آن قرار دارد.

بوروکراسی شوروی از تمام بوروکراسی‌های رفرمیست کشورهای کاپیتالیستی روی هم به مراتب قدرتمندتر است، زیرا که قدرت دولتی و تمام امتیازات و مزایای مربوط به آن را در دست دارد. این درست است که بوروکراسی شوروی از خاک یک انقلاب پیروزمند پرولتری به پا خاسته، اما بسیار بچه‌گانه است که به این علت تصویر ایده‌آلی از این بوروکراسی به‌سازیم. در یک کشور فقیر - اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در حال حاضر هنوز کشور بسیار فقیری است که در آن یک اطاق خصوصی، غذا و پوشاک کافی فقط در دسترس عده‌ی معدودی از اهالی است. در چنین کشوری میلیون‌ها بوروکرات، بزرگ و کوچک، همه سعی‌شان قبل از هر چیز در تضمین وضع خوب زندگی خودشان است. این است علت خودپرستی زیاد و محافظه‌کاری عظیم بوروکراسی، ترسش در مواجهه با نارضیاتی توده‌ها، تنفرش از انتقاد، اصرار خشم‌گینانه‌اش در خفقان هرگونه فکر آزاد، و بالاخره سجود مذهبی و ریاکارانه‌اش در مقابل "رهبری" که از امتیازات و تسلط بی‌حدش دفاع می‌کند و مظهر آن است. تمام این‌ها روی هم محتوی مبارزه برعلیه "تروتسکیزم" است.

در این امر بسیار مهم هیچ شبهه‌ای نیست که هر چه ضرباتی شدیدتر بر طبقه‌ی کارگر جهانی وارد آمد، بوروکراسی شوروی نیز نیرومندتر گشت. شکست جنبش‌های انقلابی در اروپا و آسیا به تدریج اعتماد کارگران شوروی را از متحدین بین‌المللی‌اش سلب کرد. در داخل کشور هنوز بذبختی شدید پا بر جا بود. شجاع‌ترین و فداکارترین نمایندگان طبقه‌ی کارگر یا در جنگ داخلی از بین رفته بودند و یا با ارتقاء به مقامات بالاتر خود عمدتاً به صفوف بوروکراسی پیوسته، روحیه‌ی انقلابی خود را از دست دادند. توده‌های عظیم مردم خسته از تلاش‌های دهشت‌ناک سال‌های انقلاب، بدون چشم‌انداز، مسموم به تلخی شکست‌های پی‌در پی، به حالت رخوت فرو رفتند. این‌گونه عکس‌العمل، همان‌طور که قبلاً گفتیم، بعد از هر انقلابی قابل مشاهده است. مزیت تاریخی عظیم انقلاب اکتبر، به مثابه‌ی یک انقلاب پرولتری در این است که این ناامیدی و رخوت به نفع دشمن طبقاتی، یعنی بورژوازی و اشراف تمام نشد، بلکه به نفع قشر بالای خود طبقه‌ی کارگر و گروه‌های میانه‌ای وابسته به آن که وارد صفوف بوروکراسی شوروی شده‌اند، تمام شده است.

پرولترهای انقلابی راستین در ا-ج-ش-س، نه از این دستگاه بلکه از فعالیت توده‌های انقلابی نیرو می‌گرفتند. به خصوص ارتش سرخ مخلوق "افراد دستگاه" نبود (در سال‌های بحرانی این دستگاه هنوز بسیار ضعیف بود)، بلکه توسط کادرهای کارگران قهرمان، تحت رهبری بلشویک‌ها با تجمع دهقانان جوان و هدایت آنان در جنگ ساخته شد، فروکش جنبش انقلابی، خسته‌گی، شکست در اروپا و آسیا، و ناامیدی توده‌های زحمت‌کش ملزماً و مستقیماً به تدریج موقعیت انقلابیون انترناسیونالیست را ضعیف کرد و از سوی دیگر سبب تقویت موقعیت بوروکراسی ملی و محافظه‌کار شد. فصل تازه‌ای از انقلاب آغاز می‌شود. رهبران دوره‌ی قبل جبهه‌اپوزیسیون می‌بنند، در حالی که سیاستمداران محافظه‌کار دستگاه که نقش فرعی در انقلاب داشتند، هم راه با بوروکراسی فاتح، جلو‌دار می‌شوند.

دستگاه نظامی خود قسمتی از دستگاه بوروکراسی است و از لحاظ کیفیات به هیچ‌وجه تمایزی با آن ندارد. کافی است بگوئیم که در سال‌های جنگ داخلی ده‌ها هزاران افسران سابق تزار به ارتش سرخ پیوستند. در ۱۳ مارس ۱۹۱۹، لنین در مجمعی در پتروگراد گفت: "وقتی تروتسکی اخیراً به من گفت که در قسمت نظامی تعداد افسران ما به چندین ده‌هزار رسیده، خوب متوجه شدم که معنی رمز استفاده از دشمن چیست: چگونه از آن‌هایی که سابقاً دشمن ما بودند در ساختن کمونیزم استفاده کنیم؛ چگونه کمونیزم را با آجرهایی که خود کاپیتالیست‌ها بر علیه ما جمع آورده‌اند بسازیم! آجرهای دیگری هم نداریم!" (لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۴، نسخه روسی، ۱۹۳۲ گزارش منشی، ص ۶۵). این کادرهای افسران و کارمندان در سال‌های اول تحت فشار و نظارت مستقیم کارگران پیشرو انجام وظیفه می‌کردند. در زیر آتش کشمکش سبعانه، مسأله‌ی موقعیت‌های ممتاز برای افسران اصلاً مطرح نبود، حتی خود این مفهوم از اذهان خارج شده بود. اما درست پس از پیروزی و گذار به دوران صلح بود که دستگاه نظامی کوشید تا با نفوذترین قسمت دستگاه بوروکراسی و دارای بیشترین مزایا بشود. تنها کسی می‌توانست به افسران به منظور کسب قدرت اتکاء کند که خود حاضر باشد بیش از

اشتهای این قشر افسران شکمشان را سیر کند، یعنی موقعیت برتری بر ایشان تضمین کند، مدال و رتبه به آن‌ها اعطاء کند، خلاصه آن چه را که بوروکراسی استالینیستی به تدریج در عرض ده تا دوازده سال بعدی کرد، یک جا انجام دهد. بی شک امکان اجرای یک کودتای نظامی بر علیه استالین، کامنف و زینوویف و سایرین وجود داشت بدون این که مشکلاتی دربر داشته باشد و یا حتی خونریزی ای شود. اما نتیجه‌ی چنین کودتایی درست تسریع آهنگ بوروکراتیزه شدن و بناچار تیزی است که اپوزیسیون چپ بر علیه آن می‌جنگید.

وظیفه لنینیست‌های بلشویک بنا به ماهیت خود این بود که بر بوروکراسی نظامی بر علیه بوروکراسی حزبی تکیه نکنند، بلکه با تکیه بر پیش‌آهنگ پرولتری و از طریق آن بر توده‌های مردم، به غلبه بر تمام بوروکراسی و تصفیه آن از تمام عوامل خارجی برخاسته، کنترل شدید کارگران را بر آن تضمین کرده، سیاست آن را دوباره به راه انترناسیونالیسم انقلابی بیندازند. اما از آن جا که چشمه‌ی پر آب قدرت انقلابی توده‌ها در دوره جنگ داخلی، قحطی و اپیدمی رو به خشکی گذاشته بود، بوروکراسی از لحاظ عددی و قدرت رو به رشد گذاشته بود و پرولترهای انقلابی طرف ضعیف‌تر از آب در آمدند. بی شک لوی لنینیست‌های بلشویک ده‌ها هزار از بهترین جنگجویان انقلابی و از جمله نظامیان را به خود جلب کرد. کارگران پیشرو متمایل به اپوزیسیون بودند، ولی این تمایل منفعل باقی ماند، توده‌ها دیگر باور نداشتند که اوضاع با مبارزه قابل تغییر است. در همین حین بوروکراسی فریاد برآورد که "اپوزیسیون دنبال انقلاب بین‌المللی است و آماده است که ما را به یک جنگ انقلابی بکشاند. این همه بیچارگی و تلاطم بس است. ما حق آرامش داریم. بیش از این احتیاج به "انقلاب مداوم" نداریم. ما همین جا در وطنمان جامعه‌ی سوسیالیستی را خواهیم ساخت. کارگران و دهقانان! به ما، به رهبران خود، اعتماد کنید!" ناگفته نماند که این آغاش‌گری ملی و محافظه‌کارانه با تهمت‌های خشمگین، گاهی کاملاً ارتجاعی، بر علیه انترناسیونالیست‌ها هم راه بود. نظامیان و بوروکراسی دولتی را با هم متحد کرد و بدون تردید انعکاسی هم در بین توده‌های عقب‌مانده و خسته پیدا کرد. در نتیجه پیش‌آهنگ بلشویکی خود را منفرد و جدا از هم یافت. این است رمز پیروزی بوروکراسی ترمیدوری.

صحبت‌هایی که در باره صفات فوق‌العاده‌ی سازمانی و تاکتیکی استالین می‌شود افسانه‌ای است که عمداً توسط بوروکراسی - ج - ش - س - و بین الملل کمونیست خلق شده و روشن فکران چپی بورژوا هم، که علی‌رغم فردگرایی‌شان در مقابل موفقیت زانو می‌زنند، آن را تکرار می‌کنند. این آقایان موقعی که لنین تدارک انقلاب را می‌دید و تمام کثافات بین‌المللی در تعقیبش بودند، نه او درک می‌کردند و نه ارزشی برایش قائل بودند. برعکس استالین را مورد "ستایش" قرار می‌دهند، زیرا که این ستایش سبب ارضای خاطر و گاهی هم مزایای مستقیمی می‌شود.

شروع به مقابله با اپوزیسیون چپ در اصل از کارهای زینوویف است نه استالین. استالین در آغاز کار متردد بود و صبر می‌کرد. اشتباه است اگر بپندیشیم که از آغاز استالین حتی نقشه استراتژیکی داشت. او مدام مشغول آزمایش اوضاع بود. بی شک بسته‌گی انقلاب مارکسیستی بر او سنگینی می‌کرد. در واقع وی به دنبال سیاست ساده‌تر، ملی‌تر و مطمئن‌تری بود، موفقیتی که نصیبش شد، برای خودش هم غیرمنتظره بود. این موفقیت، موفقیت قشر تازه رهبری، موفقیت اشرافیت انقلابی بود که می‌خواست خود را از کنترل توده‌ها برهاند و در امور داخلی خود به یک میانجی قوی و مطمئن محتاج بود. استالین، شخصیتی درجه دوم در انقلاب پرولتری، رهبر بی‌چون و چزای بوروکراسی ترمیدوری و نفر اول صفوف آن شد - نه چیزی بیشتر.

نویسنده فاشیست یا نیمه فاشیست ایتالیایی مالاپارته Malaparte کتابی به اسم کودتا: فن - انقلاب منتشر کرده و در آن این ایده را عرضه می‌دارد که "تاکتیک‌های انقلابی تروتسکی" برخلاف استراتژی لنین می‌تواند پیروزی در یک کشور معین و تحت شرایط معینی را ضمانت کند. مشکل بتوان از این مهم‌تر تئوری تصور کرد. ولی عقلانی که اکنون، با علم به آن چه گذشته، به ما تهمت می‌زنند که به علت دو دلی قدرت را از کف دادیم، در واقع از دیدگاه مالاپارته نگاه می‌کنند: خیال می‌کنند که با کمک بعضی "رموز" فنی خاص انقلابیون می‌توانند قدرت را به دست گیرند یا در قدرت باقی به مانند، مستقل از تأثیر عوامل عظیم عینی، نظیر پیروزی یا شکست انقلاب در شرق و غرب، صعود یا نزول جنبش توده‌ای در یک کشور، و غیره. قدرت، جایزه‌ای نیست که "ماهرترین" افراد می‌برند. قدرت رابطه‌ای ست بین افراد، و در تحلیل نهائی بین طبقات. همان طور

که گفته ایم، رهبری حکومتی اهرم توانایی در موفقیت است. ولی این به هیچ وجه به آن معنی نیست که رهبری تحت هر شرایطی می تواند پیروزی را تضمین کند.

در تحلیل نهائی، تعیین کننده همان مبارزه طبقاتی و تغییرات داخلی ای است که در داخل توده های در حال مبارزه به وجود می آید.

بی شک نمی توان با دقت ریاضی به این سؤال جواب داد که اگر لنین زنده بود این مبارزه چگونه انکشاف می یافت؟ شکی نیست که لنین دشمن آشفتی ناپذیر این بوروکراسی محافظه کار حریص و سیاست استالین که مرتب افراد نظیر خود را به دور خود جمع می کرد می بود. این از یک سلسله نامه ها، مقالات، و پیشنهاد های لنین در دوره آخر زندگی، بی شبهه روشن است. به خصوص از "وصیت نامه" وی، که در آن لنین پیشنهاد می کند که استالین از شغلش به عنوان دبیرکل بر کنار شود و بالاخره از نامه ی آخرش که در آن لنین "هرگونه روابط شخصی و رفیقانه" خود را با استالین قطع می کند. لنین بین دو حمله ی بیماریش، به من پیشنهاد کرد که فراسیون مشترکی برای مبارزه علیه بوروکراسی و کارگزارانش، یعنی دایره ی سازمانی کمیته مرکزی تحت رهبری استالین، تشکیل دهیم. برای کنگره ی دوازدهم حزب لنین به قول خودش "بیمی" بر علیه استالین تهیه می دید. تمام این ها را بر پایه اسناد دقیق و غیر قابل انکاری- در شرح حال زندگی و در مقاله مخصوصی تحت عنوان "وصیت نامه لنین" آورده ام. اقدامات تدارکی لنین نشان می دهد که او فکر می کرد مبارزه ای که در پیش است بسیار دشوار خواهد بود، نه به این علت- در این جای شبهه ای نیست- که شخصاً از استالین به عنوان یک مخالف می ترسید (واقعاً مسخره است که هم چون حرفی زده شود) بلکه به این علت که لنین به وضوح در پشت سر استالین منافع مشترک این قشر قدرتمند رهبری بوروکراسی را می دید. وقتی لنین هنوز زنده بود، استالین سرگرم عملیات موبدانه بود، توسط عمال خود محتاطانه شایعاتی در باره لنین پخش می کرد که لنین روشن فکر علیلی است، از اوضاع بی خبر است، و غیره. یعنی به طور خلاصه همان حکایاتی که حالا توضیح غیررسمی انترناسیونال کمونیست در مورد خصومت شدید بین استالین و لنین در یک سال و نیم آخر زندگی لنین شده است. در واقع تمام نامه ها و مقالاتی که لنین در موقع بیماریش دیکته می کرد شاید چکیده ای از پخته ترین افکارش باشد. تیزبینی این "علیل" برای بیش از یک دوجین استالین کافی می بود.

با اطمینان می توان گفت که اگر لنین بیشتر عمر کرده بود، فشار قدرت مطلق بوروکراسی - لاقدر در سال های نخست- سبک تر وارد می آمد. اما به سال ۱۹۲۶ کروپسکایا [همسر لنین] در مجمع گروهی از اعضای اپوزیسیون چپ گفت "اگر لنین امروز زنده می بود حالا در زندان بود." ترس ها و اخطارهای دوراندیشانه ی لنین هنوز در خاطر کروپسکایا زنده بود و به هیچ وجه توهمی در باره ی قدرت شخصی لنین نداشت، به این امر آگاهی داشت که، به قول خودش، تا چه حد اختیار بهترین ناخداها نیز به دست باد و جریان های مخالف یا موافق است.

آیا معنی این حرف این است که پیروزی استالین اجتناب ناپذیر بود؟ آیا معنی آن این است که مبارزه ی اپوزیسیون چپ (بلشویک-لنینیست ها) بیهوده بود؟ طرح سئوال بدین گونه بسیار انتزاعی، شماتیک و قدری است. انکشاف مبارزه خود بدون شک نشان داده است که نیل به پیروزی کامل در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی یعنی برای کسب قدرت و ریشه کن کردن این سرطان بوروکراتیزم امری بود که بلشویک-لنینیست ها بدون پشتیبانی انقلاب جهانی نمی توانستند و نخواهند توانست از پیش ببرند. اما این به هیچ وجه دلیل بر این نیست که مبارزات آن ها هیچ نتیجه ای به بار نیاورد. بدون انتقادهای شجاعانه اپوزیسیون و بدون هراس بوروکراسی از اپوزیسیون، سیاست استالین-بوخارین در مورد کولاک ها به احياء سرمایه داری ختم می شد. در زیر شلاق اپوزیسیون بوروکراسی مجبور شد که قسمت های مهمی از برنامه ما را اقتباس کند. لنینیست ها نمی توانستند جلوی فراشد انحطاط رژیم شوروی و اشکالاتی ناشی از رژیم فردی را بگیرند. ولی با انصاف راه احیای کاپیتالیسم جلوی انحلال کامل آن را گرفتند. اصلاحات مترقی بوروکراسی نتایج فرعی مبارزه انقلابی اپوزیسیون بود. این برای ما به هیچ وجه کافی نیست، ولی به هر حال، ثمری است.

در عرصه ی جنبش کارگری جهانی، که بوروکراسی شوروی فقط به طور غیرمستقیم به آن بسته گی دارد، اوضاع هنوز به شدت برای ا-ج-ش-س- نامساعدتر است. از طریق انترناسیونال کمونیست استالینیزم بدترین ترمز انقلاب جهانی شده است. بدون استالین هیئتاری هم در کار نمی بود. در حال حاضر در فرانسه، استالینیزم

با پیروی از سیاست عبود که اسم سیاسی آن "جبهه ی خلقی" است، دارد راه را برای شکست تازه ی پرولتاریا هموار می کند. اما این جا هم مبارزه ی اپوزیسیون چپ بی ثمر نبوده است. در سرتاسر دنیا تعداد کادرهای انقلابیون پرولتری راستین، بلشویک های واقعی، که نه به بوروکراسی شوروی برای استفاده از اعتبار و خزانة اش بلکه به برنامه لنین و لوای انقلاب اکتربر ملحق می شوند، در حال رشد و تکثیر است. تحت تعقیب واقعاً وحشت ناک- و بی سابقه در تاریخ- توسط نیروهای مشترک امپریالیزم، رفرمیزم و استالینیزم، بلشویک-لنینیست ها در حال رشد و تقویت (نیروهای) خود و کسب اعتماد روزافزون کارگران پیشرو هستند. نشانه ی غیرقابل انکاری از بحرانی که در حال پیدایش است تکوین شکوهمند جوانان سوسیالیست سن است. انقلاب جهانی تحت لوای بین الملل چهارم پیش خواهد رفت. موفقیت های نخستین آن حتی یک آجر بر روی آجر دیگر از قدرت مطلق دسته ی استالینیستی، افسانه هایش، تهمت هایش و شهرت های توخالیش باقی به جا خواهد گذاشت. جمهوری شوروی نظیر پیش آهنگ جهانی پرولتری سرانجام خود را از چنگال هشت پای بوروکراسی نجات خواهد داد. از هم پاشیدن تاریخی استالینیزم اجتناب ناپذیر است و به خاطر جنایات بی شمارش علیه طبقه ی کارگر جهانی سزاوار این سرنوشت است. ما تصفیه ی دیگری نمی خواهیم و انتظارش را هم نداریم.

لئون تروتسکی

۱۲ نوامبر ۱۹۳۵

منبع: دفترهای کارگری سوسیالیستی شماره ی ۶ (مهر ماه ۱۳۷۰)

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM Kargar, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: yasharazarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۳

تاریخ و ادبیات مارکسیستی